الگوها و اسوه‏ها

جعفر طيّار (مهاجرِ حبشه، شهيد موته)

جواد محدّثى‏

يكى از چهره‏هاى تابان و شخصيت‏هاى برجسته‏اى كه الگوى ايمان و عمل و اخلاص و جهاد و شهادت است، جعفر بن ابى طالب است. در اين نوشته سعى شده گوشه‏هايى از زندگى سراسر درس او نشان داده شود.

جعفر طيّار كيست؟

جعفر بن ابى طالب، برادر على بن ابى طالب (ع)، از اسوه‏هاى ايمان و هجرت و جهاد و از چهره‏هاى دوست داشتنى و الهام‏بخش است. مادرش فاطمه بنت اسد و پدرش ابوطالب نام داشت. وى بيست سال پيش از بعثت پيامبر خدا (ص) در مكه به دنيا آمد و در آن دوران جاهليت و فساد اخلاقى و اعتقادى، پاك زيست و با شرافت ماند. پيش از بعثت كه در مكه قحطى شده بود و ابوطالب زندگى خود و فرزندانش را به سختى مى‏گذراند، براى اين‏كه كمكى به زندگى او شود، حضرت محمد (ص)، على (ع) را به خانه خود آورد و عمويش عباس، جعفر را. از اين‏رو جعفر بخشى از دوران عمر خود را با سرپرستى عباس بن عبدالمطّلب گذراند.(1)

دوران نوجوانى و جوانى جعفر، دور از آلودگى‏هاى آن روزگار سپرى شد. وى با آن‏كه در آن محيط فاسد مى‏زيست و سرزمين جزيرة العرب آلوده به فساد اخلاقى و انحرافات اعتقادى بود، شرافت خانوادگى و كرامت خويش را حفظ كرد و هرگز به مى‏گسارى، روابط نامشروع، بت‏پرستى و دروغ آلوده نگشت و همين‏ها چهار صفتِ ارزش‏مند بود كه بر اساس حديثى، سبب شده بود خداوند متعال از جعفر تقدير كند.(2)

جعفر بن ابى طالب (ع) در جوانى به اسلام گرويد و پس از على بن ابى طالب (ع) دومين مردى بود كه به دعوت حضرت رسول (ص) پاسخ مثبت داد. روزى كه پيامبر و على و خديجه در مسجدالحرام به جماعت نماز مى‏خواندند، ابوطالب و جعفر كه از آن‏جا مى‏گذشتند، به تماشا ايستادند. آن‏گاه ابوطالب به پسرش جعفر گفت: برو كنار پسر عمويت نماز بخوان. او هم رفت و چنان كرد و اين آغاز مسلمانى او بود. پدرش ابوطالب نيز از اين كار خشنود شد و در ستايش كار شايسته پسرش، اشعارى را سرود.(3)

فضيلت‏هاى جعفر

جعفر بن ابى طالب، از پيش‏گامان اسلام و از مسلمانان نخستين بود و پيامبر (ص) علاقه‏اى شديد به او داشت. ستايش‏هاى متعدد پيامبر از وى، جاى‏گاه والاى او را نشان مى‏دهد. يك‏بار آن حضرت فرمود: مردم از ريشه‏ها و تبارهاى مختلفى‏اند، اما من و جعفر از يك درخت و ريشه‏ايم.(4) يك بار هم فرمود: اى جعفر! تو در خلقت و اخلاق، شبيه منى.(5)

نيز از كلمات ديگرش درباره جعفر اين است: بهترين مردم، على، جعفر و حمزه سيدالشهدا هستند.

وى از كسانى بود كه دو بار هجرت كرد؛ يك بار به حبشه و بار ديگر به مدينه.

جعفر، فردى مردم دوست و بخشنده بود و به ديگران احسان مى‏كرد و به دليل همين خصلت جوان‏مردانه‏اش، رسول خدا (ص) به او لقب «ابوالمساكين» (پدر بينوايان) داده بود.(6)

هجرت به حبشه‏

با سخت شدن شرايط زندگى براى مسلمانان در مكه و افزايش شكنجه‏هاى قريش، رسول خدا (ص) در سال پنجم بعثت دستور داد عده‏اى از مسلمانان به حبشه (در شرق آفريقا) هجرت كنند. مردم آن‏جا مسيحى بودند و پادشاهشان به نام «نجاشى» رفتار خوبى با آنان داشت. يك گروه 83 نفرى از مسلمانان كه عده‏اى زن و عده‏اى مرد بودند، به آن سرزمين هجرت كردند. پيامبر (ص) جعفر بن ابى طالب را سرپرست اين گروه انتخاب كرد. مهاجران به حبشه رفتند و مدتى در آسايش بودند، اما مشركان مكه در تعقيب آنان و با قصد برگرداندن مهاجران، دو نفر از نيروهاى خود را به دربار نجاشى فرستادند؛ آن دو نفر «عمر و عاص» و «عبدالله بن ربيعه» بودند.

فرستادگان قريش، همراه با هدايايى به حبشه رسيدند و ضمن تقديم آنها به پادشاه، درخواستِ خود را در مورد اخراج مهاجران مطرح كردند. پادشاه خردمند آن‏جا پيش از هر اقدامى، گفت: من بايد سخنان آنان و انگيزه آمدنشان را بدانم. مهاجران را به دربار طلبيد. سخن‏گوى اين جمع، جعفر بود. وى درباره علت دست كشيدن از آيين قريش و گرويدن به اسلام و سفر به حبشه، سخنان مفصّلى گفت كه خلاصه‏اش چنين است:

«اى شهريار! مردم در دوران جاهليت، بت مى‏پرستيدند، مردار مى‏خوردند و به كارهاى زشت آلوده بودند. خداوند بر ما منت نهاد و از ميان ما مردى را به پيامبرى برگزيد كه دودمان و نسبت او را مى‏شناختيم. ما را به يكتاپرستى، راست‏گويى، امانت‏دارى، پيوند با خويشاوندان، پرهيز از فحشا و زشت‏كارى و ترك دروغ و بهتان فرا خواند. چون راست‏گويى و امانت او را باور داشتيم، به او و خداى يكتا و دين و قرآن او ايمان آورديم. هم‏وطنان ما كه مشرك بودند، به دشمنى و آزار ما پرداختند و ما را شكنجه كردند تا از آيين خود دست برداريم و به بت‏پرستى برگرديم، چون عرصه را بر ما تنگ كردند، به كشور شما آمديم و به حمايت شما اميد بستيم و اميدواريم كه در كنار شما به ما ظلم نشود... .»

سخنان جعفر بر دل نجاشى نشست. پرسيد: از آن‏چه به نام قرآن بر پيامبر شما نازل شده است چيزى در ياد داريد؟ جعفر از سوره مباركه مريم، آياتى را كه درباره حضرت عيسى و نبوت او و درباره مادر پاكش حضرت مريم بود، تلاوت كرد. نجاشى و همراهانش مطمئن شدند كه اينها كلام خداست و حضرت محمد (ص) فرستاده اوست. آن‏گاه به فرستادگان قريش گفت: برويد، من هرگز اينان را به شما تحويل نخواهم داد. آنان رسوا شدند و دست خالى برگشتند. جعفر و مسلمانان مهاجر، سال‏ها در حبشه در كمال آزادى و عزت ماندند و با درايت و هدايت شايسته جعفر، توانستند دين و عزت خود را حفظ كنند و از گزند كفار در امان باشند.(7)

بازگشت مهاجران‏

چند سال از هجرت گروهى از مسلمانان به حبشه گذشته بود. با افزايش دشمنى‏هاى قريش با مسلمانان و تصميم آنان براى كشتن پيامبر خدا (ص)، آن حضرت تصميم گرفت به مدينه مهاجرت كند. پيشتر با گروهى از مردم مدينه (يثرب) كه به اسلام گرويده بودند، در ايام حج ديدار كرد و با آنان پيمان دفاعى بست و قرار گذاشتند كه در صورت فراهم شدن زمينه، به مدينه برود.

پيامبر و مسلمانان به مدينه هجرت كردند و آن حضرت در آن شهر، حكومتى اسلامى تشكيل داد. مشركان بارها به مدينه لشكركشى كردند، ولى شكست خوردند. قدرت اسلام روز به روز بيشتر مى‏شد و مردم بيشترى به اسلام مى‏گرويدند. يكى از نبردهاى سرنوشت‏ساز و پپروزمند مسلمانان، فتح قلعه‏هاى يهوديان در خيبر بود. آن حادثه در سال ششم هجرى اتفاق افتاد. در همان روزها مسلمانان مهاجر از حبشه برگشتند و به مدينه وارد شدند. رسول خدا (ص) شاهد دو پيروزى مهم بود؛ يكى، غلبه بر يهوديان پيمان‏شكن و كينه‏توز خيبر و ديگرى، بازگشت مهاجران به آغوش مسلمانان.

اين بود كه پيامبر خدا (ص) به استقبال مهاجران آمد و جعفر را در آغوش گرفت و خوش‏حال شد و فرمود: به خدا قسم، نمى‏دانم به كدام يك بيشتر خوش‏حال باشم؛ به فتحِ خيبر يا آمدن جعفر؟ آن‏گاه رسول خدا او را در يكى از خانه‏هاى اطراف مسجد مدينه منزل داد و كار جعفر بن ابى طالب را در سرپرستى شايسته مسلمانان در طول مدت هجرت چند ساله، ستايش كرد و از غنايم خيبر به او هم سهمى داد.(8)

اينها همه جلوه‏هايى از ايمان ژرف، صبر و مقاومت در راه عقيده، دفاع جانانه و محكم از اعتقادات دينى، درايت و هوش‏مندى در مديريت مهاجران و شجاعت او در صحنه‏هاى مختلف بود كه براى هر مسلمانى مى‏تواند الگوى شايسته‏اى باشد.

فرمانده سپاه‏

جعفر بن ابى طالب پس از بازگشت از حبشه، در كنار آن حضرت و در جمع ياران رسول خدا (ص) آماده هرگونه فداكارى در راه اسلام بود.

يكى دو سال گذشت. نمايندگانى را كه پيامبر براى دعوت و تبليغ اسلام به منطقه «موته» در شمال حجاز و در مرز شام فرستاده بود، در دو نوبت مورد هجوم مخالفان قرار گرفتند و با وضعى فجيع به شهادت رسيدند. يكى از آنان كه جان سالم به در برده بود، خود را به مدينه رساند و اخبار را به پيامبر گزارش داد. رسول خدا (ص) آماده باش داد و هزاران نفر براى جهاد آماده شدند. جنگ موته در سال هشتم هجرى رخ داد.

پيامبر (ص) در اين اعزام، جعفر بن ابى طالب را فرمانده اول تعيين كرد و از همه خواست كه تحت فرمان او باشند و از وى اطاعت كنند و اگر شهيد شد، «زيد بن حارثه» فرمانده باشد، و اگر او هم شهيد شد، «عبدالله بن رواحه». مسلمانان مجاهد، تحت فرمان جعفر به منطقه نبرد اعزام شدند. نبرد سختى ميان مسلمانان و دشمنان پيش آمد؛ نبردى كه تجلى‏گاه ايمان و اخلاص و شجاعت مردان الهى بود. جعفر بن ابى طالب، هم فرماندهى مى‏كرد و هم مى‏جنگيد. از جمله رجزها و شعارهاى رزمى او در نبرد اين بود:

«خوش‏حالم كه بهشتِ موعود و پر نعمت و پاكيزه برايم نزديك شده و عذاب مردم روم هم نزديك گشته است؛ مردمى كافر و فرومايه. مصمّم هستم كه در نبرد با آنان، ضربت‏هاى خود را بر آنها فرود آورم.»(9)

صحنه حماسه و نبرد، گرم بود و جعفر سخت مبارزه مى‏كرد. سرانجام چون خود را در آستانه شهادت ديد، از اسب پياده شد و با تيغ بُرّان پياده به جنگ با سپاه دشمن پرداخت و همه تلاش وى آن بود كه پرچم را افراشته بدارد و انسجام نيروهاى خود را حفظ كند.

رزمنده سرافراز

جعفر در ميدان نبرد آن‏قدر جنگيد تا دست راست او قطع شد. پرچم را به دست چپ گرفت و نبرد را ادامه داد تا آن‏كه دست چپش هم از پيكر افتاد. اما او از تاب و تب نيفتاد و هم‏چنان تا واپسين لحظه مقاومت كرد، در حالى كه پرچم را به سينه فشرده بود تا نيفتد. اين صحنه و فدا كردن دو دست در راه جهاد، يك بار هم در كربلا در مورد علم‏دار جبهه حسينى، حضرت قمر بنى هاشم تكرار شد و اين دو قهرمان، اسوه ايثار رزمندگان اسلام و جانبازان راه حق شدند.

چون اقتدا به جعفر طيّار كرده‏ايم‏

پرواز ماست با پرِ جان در فضاى دوست‏

در پيروى زخط علم‏دار كربلاست‏

دستى كه داده‏ايم به راه رضاى دوست‏

دين خدا عزيزتر است از وجود ما

اين دست و پا و چشم و سر و جان فداى دوست(10)

جعفر طيّار، شهيد موته‏

جعفر بن ابى طالب، با تقديم كردن دو دست خويش در جبهه نبرد، سرانجام با پيكرى خونين و با بيش از هفتاد زخم به شهادت رسيد. خداوند به جاى آن دو دستِ قطع شده، دو بال به او عطا كرد كه با آنها در بهشت پرواز مى‏كند و از اين‏رو به او جعفر طيّار مى‏گويند. اين سخنى است از رسول خدا (ص) درباره اين شهيد والاقدر.

نبرد موته پايان يافت. هر سه فرمانده كه پيامبر تعيين كرده بود، به شهادت رسيدند و فرمانده بعدى به نحوى شايسته سپاه اسلام را از مهلكه نجات داد. رسول خدا (ص) پيشتر از شهادت جعفر آگاه شده بود. نزد «اسماء بنت عميس»، همسر جعفر رفت و فرمود: «فرزندان جعفر كجايند؟ وى آنان را نزد پيامبر آورد. رسول خدا (ص) آنها را به سينه چسبانيد و بوييد و نوازش كرد، آن‏گاه چشمان حضرت پر از اشك شد و گريست. اسماء پرسيد: آيا از جعفر خبرى داريد؟ فرمود: آرى، او به شهادت رسيد. صداى گريه از همسر جعفر و زنان هاشمى برخاست. پيامبر (ص) فرزندان جعفر را نوازش كرد و دلدارى داد، به زنان هم فرمود كه صبور باشند. آن‏گاه به همسر آن شهيد بزرگوار فرمود: اى اسماء! آيا مى‏خواهى مژده‏اى به تو بدهم؟ گفت: آرى. فرمود: خداوند به جاى آن دو دستى كه از جعفر قطع شد، دو بال به او عطا كرد كه با آنها در بهشت پرواز مى‏كند. پس از آن، پيامبر (ص) به مسجد رفت و بر فراز منبر، خبر شهادت جعفر و دو بال بهشتى او را به مردم رساند. سپس به خانه شهيد رفت و كنار فرزندان او بر سر سفره نشست.(11)

جعفر طيّار، هنگام شهادت 41 سال داشت. جعفر و زيد بن حارثه و عبدالله بن رواحه، هر سه در يك قبر به خاك سپرده شدند و حماسه جاويد آنان، درسى براى همه پروردگانِ دامن قرآن و اسلام شد تا در پاسدارى از عقيده حق و مبارزه با باطل، تا سرحدّ شهادت پيش روند و جان خود را با خداوند معامله كنند تا به بهشت ابدى نايل آيند.

پى نوشت ها:

1) بحارالانوار، ج 42، ص 115.

2) همان، ج 22، ص 272.

3) اعيان الشيعه، ج 4، ص 119.

4) سفينة البحار، ج 1، ص 158.

5) بحارالانوار، ج 22، ص 276.

6) اعيان الشيعه، ج 4، ص 120.

7) همان، ص 123، با تلخيص.

8) اسدالغابه، ج 1، ص 287؛ اعيان الشيعه، ج 4، ص 120.

9) سيره ابن هشام، ج 2، ص 378؛ اعيان الشيعه، ج 4، ص 124.

10) جواد محدّثى، برگ و بار، ص 179.

11) اعيان الشيعه، ج 4، ص 124.